



که تو ماشا... با اون زورت زدی کمرم رو
کبود کردی. خوب می‌دونم تقصیر خودم
بود. هرچی ما... ما... کردی گوش
نکردم.

آره، می‌دونم بد کردم. نباید
می‌گفتم. برای همینه که این دو
سه روز تتونستم پیام طویله.
ننه می‌گه:

«گاو گنده لج کرده.» می‌گه:
«گاوها محبت رو می‌فهمن.»
می‌گه:

«معلوم نیست دست
سر کدومشون کشیدی
که ناغافل زده این طوری کبودت
کرده.»

این چند روز خواهرم رو می‌فرسته طویله.
او هم هی غر می‌زنه. خیالت راحت، از فردا
خودم دوباره می‌آم. می‌دونی، کارم شده
این که صبح تا شب بنشینم پای قالی و به
تو فکر کنم. این چند روز یک منگوله‌ی رنگی
قشنگ از نخ‌های قالی برات درست کردم.
می‌خوام ببندم دور گردنت و بندش رو
بپیچم دور زنگولت. آره، می‌دونم همین
طوری هم از همه سری. ولی می‌خوام بزنی
تو پوز شوهر صبری، که دم به ساعت برام
شوهرم... شوهرم نکنه.

آقام می‌گفت چند روز دیگه عیده. گفت:
چه عیدی‌ها، ولی یادم نموند. حالا هر عیدی
که هست، باشه؟ همین که عید باشه، خوبه.
می‌دونی که عید دیدنی کار خوبیه. دست
ننه‌ت رو بگیر و پیراهن خال خالی قشنگ‌ت رو
هم بپوش و بیا عید دیدنی.

اگه بنایی این نامه رو به جوری می‌دهم
دستت. یعنی جوری که ننه‌ت نفهمه.
راستش به اندازه تمام گره‌های قالی‌هایی
که بافتم دوستت دارم. چون به هر گره‌ای
اسم تورو گفتم و فوت کردم.

بی‌بی زبیده می‌گفت، برای هر کاری که
داری یک نخ بگیر دستت. نیت کن و
صلوات بفرست. صد و نمی‌دونم چندبار که
این کار رو بکنی خدا دست رد به سینته
نمی‌زنه. خوب منم همه گره‌های قالی رو به
اسم تو زدم. خیالت راحت. فقط حواست
باشه یک موقع تو هم عین اون گاو خال
خالیه لگد نزنن‌ها. چون دیگه نمی‌تونم بگم
تقصیر گاو گنده بوده. آخه قراره امروز
آقام گاو گنده‌رو بفروشه و دوتا گوساله
بخره. دیگه ملالی نیست.
نمکدان بی نمک شوری نداره
دل من طاقت دوری نداره.

خداحافظ

سلامی چو بوی خوش آشنایی
الان نشستم رو به روی اون خال خالیه و
دارم برات نامه می‌نویسم. می‌دونم از
احوال‌تم خبرنداری، و از خروس خوان تا بوق
سگ تو شهر جون می‌کنی. ولی آقام گفت:
«چند روز دیگه عید است.»

این نامه رو برات می‌نویسم تا اگه اومدی
خونه‌مون به جوری بدم بهت. اون وقت،
شهر که رفتی و دلت برام تنگ شد، هی
بخونیش.

از عید بزرگ که با ننه‌ت اومدی خونه‌ی ما
و اون پیرهن خال خالیه سفید - سیاه رو با
شلوار کرم پوشیده بودی، همین طور جلو
چشمی. وقتی رفتی ننه‌م گفت:
«ماشالا عجب چشمای گاو قشنگی داره»

پسر عزیز خانم،
باور کن از اون روز تا حالا یک روز هم
نگذاشتم کسی گاوها رو بدوشه. هر روز
زودتر از بقیه بیدار می‌شم و می‌رم تو
طویله. از اول که می‌رم اون گاوخال خالیه،
هر طرف که می‌چرخم چشم ازم برنمی‌داره.

هر گاو رو که می‌دوشم رو برمی‌گردونه
و زل می‌زنه به من. بعضی وقتا انقدر
برویر نگاهم می‌کنه که مجبور می‌شم برم
جلوش وایستم و باهانش حرف بزنم. شاید
باور نکنی؛ ولی به جوری سر تکون می‌ده و
نگاه می‌کنه، که انگار می‌فهمه چی می‌گم.
بعد وقتی لبهام رو گاز می‌گیرم هی ما...
ما... می‌کنه. وقتی زل می‌زنم تو چشمای
سیاهش که عین چشمای سیاه و درشت تو
قشنگه و می‌گم:

«دوستت دارم.»

پا می‌کوبه و سرش رو می‌ماله به شونه‌ام.
دست که می‌کشم رو پیشونی سفیدش،
انگار که بخنده دندوناشو می‌بینم. به جوری
می‌خنده انگاری تو می‌خندی. صورتش
همون حالتیه که صورت توئه.

پرپرزه که داشتم باهات حرف می‌زدم، اون
گاو گنده زد سطل شیررو ریخت زمین
حتم کن از حسودی بود. ننه‌م کلی فحش
بارم کرد که:

«دختره معلوم نیست حواست کجاست.
لابد عاشق شده برام.»

خوب همه می‌دونن ننه‌م هیچ وقت دروغ
نمی‌گه.

نگذاشتم بفهمه که داشتم چشم‌های تورو
نگاه می‌کردم و باهات حرف می‌زدم. گفتم
گاو به خودمم لگد زد. جای همون لگدی
که تو اون روز زده بودی را نشانش دادم.
هنوز به کم کبود بود. آخه قبلاً نگفته بودم

یک نامه کامل و خصوصی و عاشقانه



با چوب‌هایی که در جوانی گردآوری، در پیری
گرم خواهی شد.

- مثل آفریقایی